

شکست چندفرهنگ‌گرایی در اروپا و پیامدهای آن برای مسلمانان ساکن کشورهای این قاره

علی صباغیان*

استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

این مقاله درصدد بررسی این موضوع است که چرا کشورهای اروپایی که پس از جنگ جهانی دوم به دلیل نیاز به نیروی کار برای بازسازی خود و فراهم کردن بستر مناسب برای جذب تعداد زیادی کارگر از کشورهای افریقایی و آسیایی، به‌ویژه از جوامع اسلامی، سیاست چندفرهنگی را برای کنار آمدن با تفاوت‌های فرهنگی این مهاجران اتخاذ کرده بودند، اکنون شکست این سیاست را اعلام کرده‌اند؟ بررسی‌های این مقاله نشان می‌دهد که عواملی همچون پررنگ شدن ابعاد فرهنگی و اجتماعی مهاجران مسلمان در زندگی سیاسی و اجتماعی کشورهای اروپایی، گسترش دامنه بیداری اسلامی در جوامع مبدأ این مهاجران، موج جدید هویت‌خواهی و تقید مهاجران مسلمان به ارزش‌های جوامع بومی و اسلامی خود، حوادث ۱۱ سپتامبر، برخی رویدادهای تروریستی در اروپا و گسترش موج اسلام‌هراسی در جوامع غربی، روند چندفرهنگ‌گرایی و سیاست‌های چندفرهنگی کشورهای اروپایی را دچار تغییر کرد که در نتیجه آن رهبران اروپایی، در نهایت شکست این سیاست‌ها را رسماً اعلام کردند. شکست روند چندفرهنگی نیز به جایگزین‌هایی همچون سیاست ادغام و همگون‌سازی، سیاست ترویج اسلام اروپایی، سیاست طرد و جداسازی و سیاست مقابله با مهاجرت‌های جدید و اخراج مهاجران مسلمانان از کشورهای اروپایی منجر شد که محدودیت‌های زیادی برای زندگی اجتماعی مسلمانان ساکن در این کشورها به بار آورده است.

واژگان کلیدی: چندفرهنگ‌گرایی، سیاست چندفرهنگی، اروپا، مسلمانان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۲/۱۶

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم کشورهای اروپایی برای بازسازی خود نیازمند نیروی کار سایر کشورهای جهان بودند. در این راستا، طی چند دهه بعد از جنگ تعداد زیادی کارگر از کشورهای افریقایی و آسیایی به ویژه از جوامع اسلامی رهسپار اروپا شدند. دولت‌های اروپایی با این فرض که حضور آن‌ها موقتی است سعی می‌کردند به نوعی با تفاوت‌های فرهنگی این مهاجران کنار بیایند. یکی از راهکارهایی که کشورهای اروپایی در این چهارچوب به آن متوسل شدند اتخاذ سیاست چندفرهنگی بود. با گذشت چند دهه از ورود مهاجران مسلمان به کشورهای اروپایی ابعاد فرهنگی و اجتماعی حضور این مهاجران در کشورهای اروپایی به شدت مطرح شد. در این چهارچوب، موضوع چندفرهنگی‌گرایی یکی از بحث‌انگیزترین مباحث روز اروپا در سال‌های اخیر است. در بسیاری از کشورهای اروپایی اقلیت‌های قومی و مذهبی از جمله مسلمانان به طور روزافزونی در پی به رسمیت شناختن و حمایت از میزبانه‌های فرهنگی خود بوده‌اند. در دهه‌های اخیر افزایش جمعیت مسلمانان در کشورهای اروپایی توجه بسیاری از محافل را به تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی - هویتی آن‌ها با سایر شهروندان این کشورها معطوف کرده است. حادثه ۱۱ سپتامبر و رویدادهای یک دهه اخیر، تمایزات فرهنگی مسلمانان اروپا را به چالش هویتی تبدیل کرده است. در واکنش به این وضعیت ابتدا با طرح موضوع اسلام‌هراسی، اقدامات عملی زیادی که بسیاری از آن‌ها خشونت‌آمیز نیز بود در طرد هویتی مسلمانان صورت گرفت. ناکارآمدی این اقدامات کشورهای اروپایی را بر آن داشت تا سیاست‌های طراحی‌شده قبلی از جمله سیاست چندفرهنگی که مدعی به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی، رفتار عادلانه و احترام‌آمیز با اعضای همه فرهنگ‌ها برای کمک به اقلیت‌ها برای حفظ ارزش‌های فرهنگی‌شان در این کشورها بود را به طور رسمی به شدت مورد پرسش قرار دهند و در پی جایگزین‌های دیگری برای آن باشند. این بحث‌ها به‌ویژه درخصوص موضوع هویت و تابعیت شهروندان به خوبی آشکار شده است. نشانه‌های این امر را می‌توان در اظهارات و به تبع آن اقدامات چند سال گذشته رهبران اروپا به ویژه رهبران کشورهای بزرگ این قاره مشاهده کرد.^۱ درخصوص اهمیت و ضرورت توجه به این موضوع در جامعه ایران می‌توان به نکته اشاره کرد که به دلیل ارتباط‌های تاریخی و کنونی ایران با کشورهای اروپایی، مسائل و موضوع‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی این کشورها به‌ویژه مسائل مرتبط با مسلمانان ساکن در آن کشورها از جنبه‌های گوناگون بر جامعه ما تأثیر دارد. بر این اساس ضرورت توجه جامعه ما به مسائل مرتبط با مسلمانان اروپا و فهم و شناخت ابعاد گوناگون زندگی آن‌ها - که هدف این مقاله بررسی یکی از آن‌ها، یعنی موضوع هویت مسلمانان اروپاست - می‌توان بستر مناسب برای نحوه رویارویی سیاست‌گذاران کشور

با مسائل مسلمانان اروپا را فراهم کند. پرسش‌هایی که این مقاله درصدد پاسخگویی با آن است عبارت‌اند از: کشورهای اروپایی چرا به سمت اتخاذ سیاست چندفرهنگ‌گرایی رفتند؟ علل مؤثر بر شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی در اروپا در دهه اخیر چیست؟ و پیامدهای شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی در اروپا برای مسلمان این قاره چیست؟ این مقاله با این فرض که شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی در اروپا محدودیت‌های بیشتر اجتماعی- فرهنگی برای مسلمانان این کشورهای اروپایی در پی دارد درصدد بررسی این موضوع است. بر این اساس ابتدا مبانی نظری بحث تبیین خواهد شد و سپس عوامل مؤثر بر اتخاذ سیاست چندفرهنگ‌گرایی توسط کشورهای اروپایی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. در قسمت بعد عوامل مؤثر بر شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی در کشورهای اروپا مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در پایان پیامدهای شکست این سیاست برای مسلمانان اروپا تحلیل خواهد شد.

چهارچوب نظری بحث

چهارچوب نظری مورد استفاده این مقاله نظریه هویت ملی است. هویت، واژه‌ای مبهم و مجادله برانگیز است که بنا به چهارچوب‌های روش‌شناختی متفاوت در حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی، هر کدام از صاحب‌نظران از منظری متفاوت به آن نگریسته‌اند. واژه «هویت»^۲ در زبان انگلیسی به معنای هویت از «Identitas» مشتق شده و همواره با دو مفهوم متضاد تعریف می‌شود: همسانی و تفاوت. بنابراین، وقتی گفته می‌شود: هر ملت و یا فردی هویت ویژه‌ای دارد، به این معناست که این فرد مانند دیگر وجودها دارای آن هویت است (همسانی) و درعین حال، چنین ملت و فردی هویت متمایز و ویژگی‌های منحصر به فردی دارد (تفاوت) ... هویت نوعی خودشناسی فرد و یا یک ملت در ارتباط با دیگران است. این فرایند مشخص می‌کند که شخص، فرد و یا یک ملت از لحاظ فردی و اجتماعی کیست و چه جایگاهی دارد؛ درواقع، هویت مجموعه نگرش‌ها، ویژگی‌ها و روحیات است که یک خود را از دیگران متمایز می‌کند. (فولادی، ۹۹: ۱۳۸۶-۹۸) هویت‌ها را نمی‌توان جدای از بستر اجتماعی آن‌ها بررسی کرد. آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران، یعنی به عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می‌دهد. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۳۲) هویت اجتماعی دربردارنده دو عنصر اساسی است: اول اینکه افراد دارنده یک هویت شخصی (خود) هستند که از طریق مقایسه برخی ویژگی‌های شخصی افراد را قادر می‌سازد تا خودشان را از دیگران متمایز کند؛ دوم اینکه افراد دارنده یک هویت اجتماعی هستند که از وابستگی و همراهی آن‌ها با گروه‌های مرجع نشأت می‌گیرد. عضویت افراد در این گروه‌ها یکسانی آنان را با افراد مشابه ممکن می‌سازد و درعین حال تمایز و تفاوت آن‌ها از افرادی را که دارای این ویژگی‌های مشابه نیستند نشان می‌دهد. بر این اساس، هویت اجتماعی را به عنوان بخشی از برداشت فرد از خود

که نتیجه دانش و آگاهی او از عضویت در یک گروه اجتماعی همراه با اهمیت ارزشی و احساسی مرتبط با آن گروه است، تعریف کرد. بسیاری از اندیشمندان هویت ملی را شکلی از هویت اجتماعی می‌دانند. اگرچه اندیشمندان سیاسی معمولاً هویت ملی را از طریق سازه‌های تک بعدی همچون ملی‌گرایی، غرور ملی و میهن‌پرستی بررسی می‌کنند، اما اندیشمندان علوم اجتماعی هویت اجتماعی را در چهارچوب یک مدل چندبعدی بررسی می‌کنند. از نظر آن‌ها حضور افراد در یک جامعه دربردارنده عناصر فیزیکی، حقوقی، اجتماعی و احساسی است. آن‌ها با توجه به اینکه هویت ملی را شکلی از هویت اجتماعی می‌دانند به این موضوع نیز با یک رویکرد چندبعدی نگاه می‌کنند و علاوه بر ملی‌گرایی، غرور ملی را نیز در این زمینه مورد توجه قرار می‌دهند. (Heere, et al 2013:453) نظریه اجتماعی هویت ملی بر این مفهوم استوار است که هویت ملی همچون سایر هویت‌های گروهی، ذاتاً اجتماعی است و بر روابط قومی افراد و حس همراهی آن‌ها با سایر گروه‌های اجتماعی و در این مورد هم‌میهنان آنان متمرکز است. دو جنبه هویت ملی برای نظریه اجتماعی هویت ملی مهم است. سطح تعهدی که مردم نسبت به یک گروه ملی احساس می‌کنند و مرزهایی که تعیین می‌کند چه کسی کاملاً در داخل این گروه قرار دارد و چه کسی خارج از آن تعهد گروهی مهم است زیرا هویت ملی در مورد گروه‌ها انتسابی است. بسیاری از مردم در یک تابعیت و شهروندی خاص خارج از انتخاب خود به دنیا می‌آیند و تا پایان عمر نیز آن تابعیت و شهروندی را دارند. صرف‌نظر از این‌که مردم گروه ملی خود را دوست داشته باشند یا نه، سایرین آن‌ها را به عنوان اعضا و بخشی از آن گروه می‌شناسند. برخی از افراد تعهد بالایی نسبت به گروه ملی خود دارند، درحالی‌که عده‌ای ممکن است به دلایل مختلف از آن فاصله بگیرند. میزان تعهد و وفاداری که افراد نسبت به گروه‌های اجتماعی‌شان احساس می‌کنند، تا حد زیادی بر گرایش‌ها و باورهای آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت. تنظیم مرزهای گروه نیز دومین جنبه مهم هویت گروهی است. هر گروه مرزهایی را که بین کسانی که در داخل گروه گنجانده می‌شوند و کسانی که از گروه خارج می‌مانند تنظیم می‌نماید. تنظیم این مرزها تأثیرات زیادی به ویژه بر کسانی که داخل گروه قرار دارند می‌گذارد. تنظیم این مرزها ممکن است برای شناسایی کسانی که اعضای کامل گروه هستند و کسانی که اعضای حاشیه رانده‌شده گروه هستند مورد استفاده قرار گیرد. (Morse, 2009:3-5)

در موضوع پیامدهای شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی در کشورهای اروپایی برای مسلمانان ساکن در این کشورها موضوع هویت ملی مهاجران مسلمان و تفاوت‌های هویتی نقش مهمی دارد، یعنی درواقع، این تمایزهای هویتی است که خطوط تمایز بین ساکنان یک جامعه ملی و بر اساس آن‌ها برخورداری یا عدم برخورداری از حقوق و تکالیف مدنی آن‌ها را مشخص می‌کند. موضوع چندفرهنگ‌گرایی به عنوان یک اقدام برای به رسمیت شناختن هویت‌های متفاوت فردی و گروهی از سابقه تاریخی طولانی برخوردار است. به احتمال زیادی بسیاری از

گروه‌های انسانی در دوران پیش از تاریخ و در دوران بعد از ثبت تاریخ از وجود گروه‌های دیگر که آن‌ها را متفاوت با خود تلقی می‌کرده‌اند، آگاه بوده‌اند؛ در واقع، این افراد هویت گروهی خود را از طریق مقایسه کردن خود با دیگران به دست می‌آورده‌اند. در نظر آن‌ها افرادی که جزو گروه آن‌ها نبوده‌اند غریبه تلقی می‌شده‌اند. در این وضعیت در رویارویی یک فرد با غریبه‌ها به عنوان اعضای سایر گروه‌ها خط تمایز ما/آن‌ها در چهارچوب ویژگی‌های گروه شکل خواهد گرفت. مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری ویژگی‌های گروهی چیزی است که ما آن را فرهنگ می‌نامیم. (Eade et al,2008:7)

عوامل مؤثر بر اتخاذ سیاست چندفرهنگ‌گرایی توسط کشورهای اروپایی

چندفرهنگ‌گرایی را به سختی می‌توان یک پدیده جدید تلقی کرد. بسیاری از جوامع از دوران بسیار دور چندفرهنگی یا چندقومی بوده‌اند. دلیل این امر که امروزه تمایل بر این است که چندفرهنگی و هویت‌های چندگانه یک امر جدید تلقی شود، تاریخ کوتاه ناسیونالیسم است که در پرتو آن افراد دارای مفهومی از هویت مبتنی بر ارزش‌های مشترک، وجدان جمعی و سنت‌ها و آداب و رسوم مشترک تصور شده‌اند. (Chun,2008:4) در خاورمیانه و منطقه مدیترانه فرهنگ‌های مختلف در مناطق روستایی و شهری از دوران باستان با یکدیگر همزیستی داشته‌اند. از دوران اسکندر مناطق یونانی زبان، گروه‌های کوچک‌تر دارای تفاوت‌های زبانی، مذهبی و دارای آداب و سنن مختلف از مصر تا آسیای مرکزی و شمال هند را در درون خود داشته است. فتح امپراتوری رم به دست مسلمان نیز این الگو را تغییر نداد. با ورود اسلام به این مناطق مذهب و زبان گروه‌های حاکم تغییر کرد، اما این تنوع فرهنگ بدون تغییر ماند. خارجی‌ها نقش مهمی در زندگی مذهبی و اقتصادی پادشاهی‌ها و امپراتورهای بزرگ اروپایی ایفا کرده‌اند. با این وجود، وضعیت‌های چندفرهنگی معاصر ویژگی‌های بسیار متفاوتی از موارد قبلی دارد. روند جهانی شدن که در عصر گسترش دموکراسی شروع شد، در نیمه دوم قرن بیستم با ظهور فناوری‌های حمل‌ونقل و ارتباطات سریع سرعت زیادی به خود گرفت. در این وضعیت، با توسعه مهاجرت‌های بین‌المللی تعداد زیادی از گروه‌های خارجی‌ها در شهرهای بزرگ سایر کشورها به ویژه کشورهای اروپایی ساکن شدند. به دلیل تسهیلات جدید ارتباطاتی امکان ارتباط این مهاجران با سرزمین‌های مادری‌شان آسان شد و همین امر فرصت بیشتری برای حفظ فرهنگی آن‌ها فراهم کرد. دولت‌های پذیرنده از دهه ۱۹۷۰ به بعد با مقاومت و وقفه‌ای طولانی سرانجام شروع به وفق دادن سیاست‌ها و ساختارهای دولتی خود با واقعیت‌های موجود کردند. برخی از کشورها به جای این انگاره که همه تازه‌واردان باید به فرهنگ ملی اکثریت بپیوندند، توسعه سیاست چندفرهنگ‌گرایی را مدنظر قرار دادند. برخی کشورهای اروپایی - به ویژه کشورهای اسکانداویا، هلند و انگلستان - سیاست‌های چندفرهنگی نسبتاً

عمومی را به اجرا گذاشته‌اند و حتی تعدادی از کشورها نیز که این مفهوم را در اصل به شدت رد می‌کنند - همچون آلمان و فرانسه - در سیاست‌های آموزشی و اجتماعی خود برخی از عناصر چندفرهنگ‌گرایانه را گنجانده‌اند. ظهور چندفرهنگ‌گرایی ریشه در راهبردهای مدیریت بحران در دولت‌های رفاهی دارد که خواهان انسجام و همگرایی کل جمعیت (شامل اقلیت‌ها) با معیارهای سیاست‌گذاری اجتماعی بوده‌اند. در مقابل، کشورهایی مانند سوئیس که دارای دولت‌های رفاهی ضعیف هستند، همواره سیاست‌های چندفرهنگ‌گرا را رد می‌کنند. (کاستلز و دیویدستون، ۱۳۸۲: ۲۷۹-۲۸۰)

درواقع، مسئله چندفرهنگی در اروپا و آمریکای شمالی در دوران پس از جنگ جهانی دوم را باید در یک بستر گسترده‌تر جهانی دربردارنده تحولاتی که از ۱۹۴۵ و از ۱۹۸۹ در روابط جهان‌های موسوم به اول، دوم و سوم بروز کرده، شناخت. پس از ۱۹۴۵ روند توسعه نامتوازن اقتصادی به یک مهاجرت گسترده در درون و به کشورهای جهان اول از جمله اروپای غربی، ایالات متحده و سرزمین‌های پیشرفته اقتصادی تحت سیطره امپراتوری‌های اروپایی همچون کانادا و استرالیا منجر شد. این روند مهاجرتی در اروپا اوایل دهه ۱۹۷۰ بجز برای مواردی همچون تشکیل خانواده و نیاز به کارگر مهار شد. کشورهایی که مهاجران در قلمرو آن‌ها ساکن شده بودند بر مبنای اقتصادهای سرمایه‌داری قرار داشتند که البته تا حدودی بر اساس درجه‌ای از دولت‌های رفاه تعدیل شده بود و از نظر سیاسی بر مبنای نوعی دموکراسی چندحزبی استوار بود. از نظر ترکیب قومی و فرهنگی نیز این کشورها خود را دارای فرهنگ‌های ملی می‌دیدند هر چند این فرهنگ‌ها از مهاجران اولیه استخراج شده بود. اگر چه ملت‌های اروپایی دارای سنت‌های تاریخی و فرهنگی طولانی بودند، اما از سوی دیگر گروه‌های مهاجر نیز دارای ارزش‌ها و نکات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی خاص خود بودند که مرجع آن به خارج از کشوری که در آن ساکن بود بازمی‌گشت. این گروه‌ها از یک سو به عنوان گروه‌های ملی و از سوی دیگر به عنوان اجتماعات بیگانه‌ای که ضرورتاً قصد بازگشت به سرزمین موعود خود را دارند تلقی نمی‌شدند. در این وضعیت گروه‌های مهاجر دارای نقاط مرجع فراملی ضرورتاً باید جوامعی را که در حال حاضر در آن ساکن بودند نیز می‌ساختند. در پرتو این تحولات و شکل‌گیری جوامع چندفرهنگی موضوع چندفرهنگی‌گرایی شکل گرفت، یعنی درواقع، نیاز اقتصادی کشورهای اروپایی از جمله نیاز شدید به نیروی کار، آن‌ها را بر آن داشت تا برای کنار آمدن با تفاوت‌های فرهنگی مهاجران که عمدتاً مسلمان بودند، سمت اتخاذ سیاست چندفرهنگی حرکت کنند.

مهاجرت مسلمانان و شکل‌گیری سیاست چندفرهنگی اروپا

به طوری که پیش‌تر ذکر گردید یکی از بحث‌های مربوط به شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی در اروپا عمدتاً به سوی مسلمانان هدف‌گیری شده است. این امر بیانگر جایگاه مسلمانان در زندگی اجتماعی کشورهای اروپایی در عصر حاضر است. مسلمانان ساکن در اتحادیه اروپا اکنون بزرگ‌ترین اقلیت دینی در منطقه را تشکیل داده و بزرگ‌ترین گروه مهاجران مسلمان در جهان هستند. در بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا جمعیت مسلمانان هفت کشور فرانسه، آلمان، بلژیک، انگلیس، هلند، یونان و بلغارستان بیش از سایر کشورهاست به طوری که مسلمانان این کشورها بین ۳ تا ۱۳ درصد جمعیت کل آن‌ها را تشکیل می‌دهد. حدود یک درصد جمعیت سه کشور اسکاندیناوی عضو اتحادیه اروپا یعنی دانمارک، فنلاند و سوئد نیز مسلمان هستند. در جنوب اتحادیه اروپا نیز کشورهای ایتالیا و اسپانیا مقصد مهاجران جدید بعد از دهه ۱۹۹۰ بوده و حدود یک درصد جمعیت آن‌ها مسلمان هستند. برخی کشورهای بالکان همچون آلبانی، بوسنی و مقدونیه نیز جمعیت‌های بزرگ مسلمانی دارند که از گذشته‌های دور و دورانی که در قرن ۱۵ روند گسترش امپراتوری عثمانی شروع شد در این سرزمین‌ها ساکن هستند. (Amghar et al, 2007:1)

در اروپای غربی، حضور اسلام و مسلمانان به طور مشخص نتیجه جریان‌های مهاجرتی است که از در دهه ۱۹۶۰ از کشورهای مستعمره سابق (مغرب، آفریقای زیر صحرای و شبه‌قاره هند) و نیز ترکیه به کشورهای اروپایی سرازیر شدند. مهاجرت مسلمان به کشورهای اروپا در این دوران در چهارچوب مهاجرت‌های سازمان‌دهی شده بین کشور مبدأ و کشورهای اروپایی و عمدتاً برای تأمین نیازهای کشورهای اروپایی به نیروی کار ساده انجام می‌شد. در پایان دهه ۱۹۶۰ این مهاجرت‌ها تا حد زیادی موقتی تلقی می‌شد و بر اساس پابندی به اصل «بازگشت» مهاجران ترک، مغربی و پاکستانی قصد داشتن فقط برای دوران مشخص‌شده در قراردادهای کار در اروپا بمانند و سپس به کشورهای خودشان بازگردند. به این دلیل در این دوران در کشورهای میزبان هیچ‌گونه سیاست‌گذاری عمومی در موضوعاتی اسلامی با موضوعات مرتبط با جمعیت‌های مسلمان ساکن در آن‌ها به شکل ساختارمند و در سطح کل جامعه صورت پذیرفت. از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، جمعیت‌های مسلمان در کشورهای اروپایی ایده بازگشت به کشور خود را رها کردند و تصمیم به اقامت دائم در اروپا گرفتند. در این راستا، به تدریج کارگرانی که خانواده‌های خود را به همراه آورده بودند شروع به اقامت کردند و دیگر خود را مسافرانی موقتی تلقی نکردند. نشانه‌ای این ریشه‌دوانی مسلمان در اروپا زمانی بیشتر آشکار شد که فرزندان این کارگران به مدارس اروپایی رفتند و مکان‌های عبادت آن‌ها نیز ظهور کرد. در این مسیر تعداد مساجد در اروپا که در دهه ۱۹۷۰ به ندرت وجود داشت با انگیزه مهاجران مسلمان اولیه به شدت گسترش یافت به طوری که در پایان دهه

۱۹۹۰ به بیش از ۶۰۰۰ مورد رسید. این مهاجران اولیه که ارتباط نزدیکی با کشورهای اصلی خود داشتند یک نوعی جامعه مذهبی را برای خود شکل دادند که مبتنی بر سازمان دینی کشورهای مبدأ آن‌ها بود. مساجد جدید اروپا با کشورهای مبدأ مهاجران مسلمان (به ویژه الجزایر، مغرب و ترکیه) که آن‌ها را تأمین مالی می‌کرد و امامان خود برای اداره امور را با آنجا می‌فرستاد مرتبط بودند. (Amghar et al, 2007:2) این وضعیت موجب شده تا مسلمانان در مقام مهم‌ترین جامعه مهاجر و عنصر جمعیتی شاخص قاره اروپا به مخاطب اصلی گفتمان‌های ادغام و همگرایی اجتماعی، چندفرهنگ‌گرایی و یا طرد از جوامع اروپایی تبدیل شوند. دلیل این امر هم آن است که در حال حاضر اسلام در ۱۶ کشور اروپایی دومین دین قدرتمند پس از مسیحیت شناخته شده است. به تعبیر برخی از تحلیل‌گران، چون مسلمانان شهروند اسمی و نه فرهنگی و اجتماعی تلقی می‌شوند، اسلام به شالوده هویت جمعی نسل جدید مهاجران مسلمان اروپا مستقل از تعلقات قومی آنان تبدیل شده است. (مولایی، ۱۳۸۷: ۵۱)

ابعاد سیاست چندفرهنگ‌گرایی

بسیاری از بحث‌هایی که پیرامون موضوع چندفرهنگ‌گرایی صورت گرفته است آن را به عنوان یک ایدئولوژی مطرح کرده است. شاید دلیل این رویکرد تحولات بعد از جنگ جهانی دوم بوده که در فضای آن تحلیل‌ها بیشتر بر صبغه ایدئولوژیک صورت می‌گرفت. در این مسیر است که چندفرهنگ‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی شکل گرفته است. چندفرهنگ‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی در اروپا ابتدا در نقد سیاست ادغام و جذب و در مرتبه بعدی در نقد نژادپرستی فرهنگی ظهور کرده است. (Horsti, 2009:355) در کشورهای غربی به ویژه کشورهای اروپای غربی در دوران پس از جنگ جهانی دوم در مواجهه با سیل مهاجرانی که با اهداف مختلف و عمدتاً به عنوان نیروی کار به این کشورها می‌آمدند، چندفرهنگی‌گرایی به عنوان یک واقعیت ایجاد شد. در اروپا مفهوم چندفرهنگی‌گرایی را معمولاً در دو سطح مختلف تحلیل می‌کنند. یکی از این سطوح سطح تحلیل چندفرهنگ‌گرایی در سطح زندگی روزانه؛ و دیگر سطح تحلیل در سطح افکار عمومی و نهادهای سیاست‌گذار شامل پارلمان‌ها، شهرداری‌ها و سیاست‌گذاری عمومی است. در این مفهوم، موضوع کانونی چندفرهنگ‌گرایی، مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن و مسئله تنوع و تکثر فرهنگی - هویتی و نسبت آن با هویت جامعه و انسجام ملی، حقوق اقلیت‌ها و سیاست‌گذاری عمومی است که به مسئله مبتلا به و گریزناپذیر دولت‌های لیبرال دموکراسی تبدیل شده است. گرچه به دلایل تاریخی و اجتماعی کانادا، استرالیا و آمریکا در اتخاذ اشکال مختلف سیاست چندفرهنگ‌گرایی برای مواجهه و تدبیر مناسب مسئله تنوع فرهنگی نقش پیشتازی ایفا کرده‌اند، اما شیوع آن به حدی است که برخی از کشورهای اروپای غربی به‌خصوص پس از جنگ جهانی دوم به ضرورت پاسخگویی به تنوع فرهنگی در

سیاست‌های مهاجرت و همبستگی خود توجه نشان داده‌اند. این موضوع پس از ۱۱ سپتامبر به سبب گروه‌های مهاجر ناسازگار با فرهنگ کشورهای میزبان، دغدغه اصلی بسیاری از اندیشمندان سیاسی و سیاستمداران شده است. (Rex, 1999:3) منظور از چندفرهنگ‌گرایی به عنوان یک سیاست آنجاست که یک دولت به طور رسمی چندفرهنگ‌گرایی را به عنوان یک سیاست مصوب اعلام می‌کند. در این رهیافت، چندفرهنگ‌گرایی نوعی سازوکار عملی تصمیم‌گیری، تدبیر، سیاست‌گذاری و مواجهه اجتناب‌ناپذیر برخی جوامع غربی با الزامات، مسایل و واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و ترکیب نوظهور انسانی خود است. دولت‌ها در قبال مطالبات و ادعاهای چندفرهنگ‌گرایی مطرح‌شده از طرف اقلیت‌های فرهنگی، واکنش‌ها و پاسخ‌هایی در قالب سیاست چندفرهنگ‌گرایی از خود بروز می‌دهند. به طور کلی، چندفرهنگ‌گرایی در سطح سیاست شامل سیاست‌های رسمی دولت با دو هدف محوری است:

الف) حفظ و صیانت از انسجام و همگرایی میان گروه‌های قومی مختلف؛

ب) ساخت دادن روابط میان دولت و اقلیت‌های قومی به گونه‌ای که به همزیستی، تساهل و رواداری متقابل و برابری منجر شود. (Cashmore, 1996:244)

عوامل مؤثر بر شکست سیاست چندفرهنگی

برای شکست چندفرهنگ‌گرایی و سیاست چندفرهنگی در کشورهای اروپایی می‌توان عوامل مختلفی بیان کرد. در بین این عوامل دو عامل تشدید هویت‌خواهی مسلمانان اروپا در دو دهه اخیر و نیز تشدید اسلام‌هراسی در کشورهای اروپایی پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر اشاره کرد. هویت‌خواهی مسلمانان را می‌توان نتیجه و ثمره نهایی بیداری و خیزش اسلامی و بازگشت به اصالت خویشتن دانست. اهمیت بحث بیداری اسلامی اینجاست که اسلام به عنوان یک عنصر وحدت‌بخش این توانایی را دارد که مسلمانان ساکن در اروپا را با وجود تفاوت‌های قومی و نژادی گرد هم آورده و یک هویت مشترک ایجاد نماید. بیش از سه دهه است که چنین نشانه‌هایی را می‌توان در تحرکات و فعالیت‌های مسلمانان ساکن در اروپا مشاهده کرد. شکل‌گیری و تأکید بر چنین هویتی ممکن است به عنوان مانعی مهم بر سر راه عملی کردن هرگونه طرحی برای ادغام جامعه مسلمان و هضم آنان در داخل جوامع اروپایی شود. تا قبل از دهه ۸۰ یعنی زمانی که هنوز این هویت‌خواهی جلوه واقعی به خود نگرفته بود، مهاجران مسلمان چندان تهدیدی برای کشورهای اروپایی به حساب نمی‌آمدند، اما همین که نمادهای هویت‌بخش همانند ساخت مساجد، تأکید بر پوشش اسلامی و ایجاد انجمن‌های مختلف اسلامی برای ادای مناسک اسلامی رشد روزافزونی پیدا کرد، حساسیت و نگرانی کشورهای اروپایی نیز بیشتر شد. مسئله‌ای که هم برای مسلمانان ساکن در اروپا و هم برای دولت‌های اروپایی به یک چالش مهم

تبدیل شده است، به گونه‌ای که هر طرحی با هدف ادغام و جذب جامعه مسلمان در جوامع اروپایی که منجر به فراموشی چنین هویتی شود با مقاومت و واکنش مسلمانان مواجه می‌شود. حساسیت کشورهای اروپایی زمانی دو چندان می‌شود که بنا بر آمار موجود، اسلام نسبت به سایر ادیان از نظر رشد و گسترش چه در غرب و چه در سطح جهان در رتبه اول قرار دارد. تا چندی پیش و به طور دقیق تا قبل از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی کسی در مورد مسلمانان اروپا و آمریکا سخنی نمی‌گفت. اسلام و مسلمین در چهره سیاسی و اجتماعی کشورهای غربی هیچ جایگاهی نداشت و تنها گروه اندکی از حضور مسلمانان در این کشورها مطلع بودند. به عبارت دیگر، در چند دهه قبل کسی تصور نمی‌کرد که اسلام تأثیری در سرنوشت جوامع غربی داشته باشد. (اسپوزیتو و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۴) اما در شش دهه گذشته تعداد مسلمانان در اروپا و آمریکا افزایش فراوانی یافته است. در بسیاری از سرزمین‌های دو قاره اروپا و آمریکا گلدسته‌ها بالا رفته‌اند و مسلمانان در این کشورها مدارس، انجمن‌های خیریه و مؤسسات اسلامی مختلفی را تأسیس کرده‌اند. این مسایل سبب شده برخی از کشورهای غربی به نقش روزافزون مسلمانان در جوامع خود معترف شده و این واقعیت جدید را به رسمیت بشناسند. (حمدی زقزوق، ۱۳۸۷: ۱۴۲) تجربه‌ای جدیدی در جوامع اسلامی در اروپا و آمریکا در حال شکل‌گیری است. به نوعی جهانی شدن از نظر روشی تأثیر مثبتی در اندیشه فرامیلتی مسلمانان بر جای گذاشته است و نسل نو امروز جامعه اسلامی در غرب کمتر در بند مرزهای جغرافیایی و خط‌کشی‌های نژادی و قومی است. همچنین شرایط موجود در غرب از جمله، نگاه تبعیض‌آمیز غرب به مسلمانان آنان را از حالت انفعالی بیرون آورده و برای غلبه بر مشکلات موجود سازمان‌ها، مراکز و مؤسسات اسلامی را به وجود آورده‌اند که روزبه‌روز در حال رشد است. به گفته اسپوزیتو: «تا چند دهه گذشته مسلمانان در غرب به حساب نمی‌آمدند، اما امروزه ترسیم چهره شهرهای بزرگ غرب بدون در نظر گرفتن مساجد و مراکز اسلامی در کنار کلیساها و مراکز مذهبی مسیحیان، امکان‌پذیر نیست. در حقیقت، امروز جوامع و شهرهای بزرگ اسلامی نه تنها شامل شهرهایی مانند قاهره، دمشق، اسلام‌آباد و کوالالمپور است؛ بلکه لندن، برادفورد، پاریس، ماری، نیویورک، واشنگتن، دیترویت و لس‌آنجلس نیز در زمره جوامع و شهرهای اسلامی باید شمرده شوند.» (اسپوزیتو، و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۴) در وین ترک‌ها با مصری‌ها ارتباط دارند، بنگلادشی‌ها در کنار اندونزیایی‌ها در لندن درس می‌خوانند، بی‌شک چنین وضعیتی در تشکیل هویت مسلمانان نقشی اساسی ایفا می‌کند و این فرصت را به جوانان می‌دهد که با سایر مسلمانان در مورد تحولات جهان اسلام تبادل اطلاعات کنند. جهانی شدن نیز، گفتمان درونی اسلام را تقویت می‌کند. در حال حاضر، دو عامل بر وضعیت مسلمانان تأثیر ویژه دارد: از یک سو مفهوم جهانی شدن در جهان اسلام از نظر روشی الهام‌بخش است. به این معنا که ایده ارتباطات میان‌ملیتی و مهاجرت مسلمانان با سوابق گوناگون و نژادهای مختلف به کلان‌شهرهایی همانند لندن به این معناست که مسلمانان احتمالاً برای اولین بار در طول

قرن‌های گذشته می‌کوشند مفهوم «امت اسلامی» را جامه عمل ببوشانند. (اسپوزیتو، و دیگران، ۱۳۸۴: ۵۲-۵۳) بنابراین، در دو دهه گذشته مسلمانان کوشیده‌اند تا اجتماعات مذهبی خود را نهادینه کنند و هویت خود را بیشتر به نمایش بگذارند و بیشتر در مطبوعات و محافل عمومی حضور یابند. دولت‌های اروپایی که تصور کردند این هویت‌خواهی مسلمانان ساکن در کشورهای اروپایی تحت تأثیر سیاست‌های چندفرهنگی اعمال‌شده از سوی آن‌ها شکل‌گرفته است، سعی کردند به نوعی از این سیاست‌ها که فضای مناسبی برای بروز هویت فرهنگی مسلمانان فراهم می‌کرد، بازگردند.

از سوی دیگر، حوادث ۱۱ سپتامبر را می‌توان سرآغاز جدیدی بر روابط کشورهای غربی با جهان اسلام دانست که نوع تعامل دولت‌های اروپایی با مسلمانان ساکن در این کشورها را نیز تغییر داده است. در بسیاری از تحلیل‌ها این حادثه تقابل جهان غرب با جهان اسلام تعبیر می‌شود که در سال‌های اخیر مسایل بسیاری را در روابط میان این دو بر جای گذاشته است. از زمان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر این تصور که ایالات متحده و به طور کلی غرب و اسلام در مرحله رویارویی قرار گرفته‌اند، به صورت نوعی باور عمومی قدرت گرفت. در زمینه تحولات سیاسی‌ای که از زمان ۱۱ سپتامبر به این سو به وقوع پیوسته است، تعداد فزاینده‌ای از گزارش‌ها، مقاله و کتب دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ای از اسلام منعکس ساخته‌اند و آن را به صورت دینی تک‌بعدی ارائه داده‌اند که سرکوبگر و بنیادگراست و ارزش‌های دموکراتیک و مدنی را مورد تهدید قرار می‌دهد. این گزارش‌ها همچنین در ارائه برداشتی مردمی در خصوص مسلمانان به عنوان «بیگانه» و «خطرناک» و به صورت تمایز میان «ما» و «آن‌ها» دخیل بوده‌اند. (مرشدی‌زاد و غفاری، ۱۳۸۶: ۱۱۹)

غربی‌ها همیشه در تحلیل‌های خود از علل گسترش خشونت و تروریسم علیه غرب، آن را ناشی از بالا گرفتن روحیه نظامی‌گری در جهان اسلام محسوب می‌کنند. (Thayer, 2001:20) از سوی دیگر، ایالات متحده و کشورهای اروپایی هم‌پیمان آن هنگامی که با یک حادثه تروریستی که توسط یک فرد مسلمان اتفاق افتاده است مواجه می‌شوند، آن را به نصوص دینی اسلام نسبت می‌دهند و ریشه تروریسم را در دین مذهب آن می‌دانند. در نتیجه، دین اسلام عامل عملیات تروریستی توسط مسلمانان تلقی می‌شود. و به دلیل آنکه دین اسلام یک دین پر طرفدار است، نسبت به دین اسلام و مسلمانان موضع خصمانه‌ای اتخاذ می‌کنند. سناریوی آمریکا و شعار این کشور مبنی بر جنگ علیه تروریسم - که کاملاً موضع خصمانه‌ای نسبت به جهان اسلام دارد - اقلیت‌های مسلمان در سراسر جهان را در تنگنا قرار داده است، زیرا حکومت‌های حاکم بر اقلیت‌های مسلمان با بهره‌جستن از حساسیت و دشمنی آمریکا نسبت به مسلمانان و دین اسلام و با مطرح کردن شعارهای مقامات آمریکایی مبنی بر جنگ علیه تروریسم، بدون دغدغه خاطر، اقدام به سرکوب مسلمانان و زیر پا گذاشتن حقوق آنان می‌شوند. (فیرحی و ظهیری، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

واقعیت این است که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، واکنش غرب به جای تفکر و فهم، یک شیوه بی‌خردی و بی‌ملاحظگی و درواقع، واکنشی برخاسته از نگرانی و ترس ناشناخته بود. بلافاصله این حوادث در چهارچوب تدافعی مبتنی بر «ما» در برابر «آنها» بازسازی شد. در این چهارچوب، هر چه خوبی بود به «ما» و هر چه بد و مبتذل بود به «آنها» نسبت داده شد. از این پس حوادث به سمتی سوق داده شد که در قالب قطب‌بندی میان «غرب»، مترادف با «آزادی و دموکراسی» و «دیگران» مترادف با «شر» معنی پیدا می‌کرد و تفسیر می‌شد. از این رو، به جای تأمل و تلاش برای فهم معنای آنچه به نظر بی‌معنا می‌رسید، افکار عمومی اروپا و آمریکا، غرق در توده‌ای از ناشناخته‌ها و بی‌اطلاعی بود. حتی می‌توان گفت، «غرب در برابر اسلام» به الگویی برای تفکر در بی‌اطلاعی تبدیل شد؛ بنابراین، مفهوم تروریسم به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به صورت ایزاری در دست ایالات متحده و دولت‌های اروپایی درآمد تا با توجه به مبهم بودن مفهوم آن، از آن برای تأمین منافع ویژه سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی خود بهره گیرند. همه صاحب‌نظران بر این اعتقاد هستند که تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن انفجارهای لندن و مادرید، غرب و به ویژه کشورهای عضو اتحادیه اروپا در مجموع چندان حساسیتی نسبت به پدیده مهاجرت به این شدت نداشتند. پس از این وقایع بود که نگاه غرب به طور کلی به پدیده مهاجرت تبدیل به یک «نگاه امنیتی» شد؛ درواقع، پدیده مهاجرت که تا پیش از این نوعی نیاز اقتصادی کشورهای مهاجرپذیر و نوعی مشکل اقتصادی اتباع کشورهای مهاجرفرست عنوان می‌شد، پس از وارد شدن به حوزه سیاست کلان اتحادیه اروپا شکل سیاسی-امنیتی به خود گرفت. جرائم اعراب آفریقایی مسلمان در رسانه‌های اروپایی بزرگنمایی شد و انعکاس فزاینده‌ای یافت و پدیده «اسلام‌هراسی» جای خود را در افکار عمومی باز کرد. (مختاری، ۱۳۸۸: ۲۶۴) از این رو، یکی از پیامدهای بسیار مهم حوادث ۱۱ سپتامبر پدیده اسلام‌هراسی و تغییر نگرش جهانیان نسبت به مسلمانان در جای‌جای جهان است. این پدیده توسط دولت‌ها و رسانه‌های غربی به شدت اشاعه داده شده، به دستاویزی برای سرکوب مسلمانان مهاجر و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه آن‌ها شده است. طبیعی است که چنین فضایی که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به وجود آمده بود جایی برای چندفرهنگ‌گرایی و اعمال سیاست چندفرهنگی در کشورهای اروپایی در قبال گروه‌های مهاجر به ویژه مسلمانان باقی نمی‌گذاشت. و بر همین اساس است که رهبران کشورهای اروپایی به طور رسمی و علنی شکست سیاست چندفرهنگی‌گرایی را اعلام کردند که جزئیات آن در مقدمه این مقاله اشاره شد.

پیامدهای شکست سیاست چندفرهنگی

با شکست سیاست چندفرهنگی دولت‌های اروپایی به دنبال جایگزین‌های دیگری برای این سیاست در خصوص نحوه تعامل با جمعیت مسلمان ساکن در این کشورها بودند. از جمله این سیاست‌ها می‌توان به سیاست ادغام و همگون‌سازی، سیاست ترویج اسلام اروپایی، سیاست طرد و جداسازی و سیاست مقابله با مهاجرت‌های جدید و اخراج مهاجران مسلمان اشاره کرد که همگی آن‌ها در واقع، پذیرش مسلمانان به عنوان مسلمانان واقعی را نفی می‌کند و در عمل محدودیت‌هایی برای زندگی اجتماعی آن‌ها ایجاد می‌کند.

رویکرد ادغام‌گرا^۴ همواره به عنوان یکی از جایگزین‌های اصلی رویکرد چندفرهنگ‌گرا^۵ بوده است. درحقیقت، این رویکرد که فرانسه حامی اصلی آن است، مخالف تمایزگذاری و افتراق نسبت به مسلمانان در قالب هرگونه پارادایم قومی، مذهبی و نژادی است. رهیافت ادغام‌گرا می‌کوشد تا اقلیت‌های مسلمان اروپایی را وارد ساختارهای عینی و ذهنی تمدن غربی و یا به تعبیری ارزش‌های عصر روشنگری که معطوف به خرد ایزاری و سکولاریسم می‌باشند، نماید. این رویکرد در تعامل با مسلمانان به دو روش جذب و دفع تکیه دارد. بدین معنا که لازم است تا مسلمانانی را که از نظر آن‌ها میانه‌روتر هستند، حمایت کرده، رهبران مذهبی آن‌ها را تحت آموزش ملی قرار داد. (کیانی، ۱۳۸۹: ۱۱۷)

در دولت-ملت‌های همگون‌ساز فرض بر این است که برای سهیم شدن کامل در فرصت‌ها و منافعی که شهروندان از آن بهره‌مندند جذب شدن در فرهنگ ملی ضرورت دارد. سیاست همانندسازی و جذب به عنوان یک سیاست «روابط نژادی» دو عنصر مرتبط با هم هستند. اول اینکه سیاست فوق به گونه‌ای تنگاتنگ با ایجاد محدودیت‌هایی برای مهاجرت مرتبط است که در دوران اخیر یکی از ویژگی‌های همه کشورهای اروپایی بوده است. منطبق این نگرش این است که اکثریت ملی وجود تعداد زیادی از مهاجران را نخواهد پذیرفت، به طوری که باید به نفع همگونی نژادی محدودیت‌هایی ایجاد شود. دوم اینکه بسیاری از کشورهای اروپایی قوانینی دارند که تبعیض علیه افراد را بر اساس نژاد، رنگ یا منشأ قومی ممنوع کرده‌اند، اما وجود چنین قوانینی، نه به تبعیض نژادی پایان داده و نه به محرومیت‌های سیستماتیک که گروه‌های نژادی از آن رنج می‌برند. افراد متعلق به گروه‌های اقلیت نژادی در کشورهای اروپایی دائماً از حقوق پست‌تری در مقایسه با حقوق گروه‌های اکثریت برخوردارند. بنابراین، اتهام اصلی که به سیاست همانندسازی و جذب وارد است، این است که سیاست فوق عملاً ممکن است به نژادپرستی کمک کند. با توجه به اینکه پیش‌فرض مدل همانندسازی این است که همگونی نژادی از طریق جذب گروه‌های اقلیت در جامعه وسیع‌تر امکان دارد، بنابراین، ترویج این نگرش کمک می‌کند که هر ملتی ارزش‌های فرهنگی و شیوه زندگی خاص خود را داراست، به طوری که نمی‌تواند شریک کردن فرهنگ‌های دیگر را در سرزمینش تحمل کند. (نش، ۱۳۸۰:

۲۱۷-۲۱۸) سیاست دیگری که به عنوان جایگزین سیاست چندفرهنگی در اروپا مورد توجه قرار گرفته است سیاست ترویج اسلام اروپایی است. اسلام اروپایی به عنوان راه‌حلی برای کاهش تنش در جوامع داخلی اروپا پیشنهاد شده است. پس از ناکامی بسیاری از الگوهای ادغام و همگرایی مسلمانان در کشورهای اروپایی، محافل فکری و سیاسی اروپا به این نتیجه رسیده‌اند که از طریق ارائه الگویی خاص از اسلام تحت عنوان اسلام اروپایی که شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها و نیز شیوه‌های تبلیغی خاص خود را داشته باشد، می‌تواند تهدیدهای متصور از حضور اسلام در اروپا به ویژه اسلام سیاسی را کنترل نمایند. اصطلاح «یورو-اسلام»^۶ که تقریباً هم‌معنی با اصطلاح «اسلام اروپایی»^۷ است نخستین بار از سوی بسام طیبی در سال ۱۹۹۲ برای جایگزینی با عبارت «اسلام ادغام شده در جامعه اروپایی» به کار رفت. این مفهوم از طرف گروهی از متفکران مسلمان اروپایی، اسلام‌شناسان غربی، مسئولان حکومتی و رسانه‌ها برای حل چالش حضور مسلمانان در اروپا ترویج می‌شود. از نظر لیور روا، از میان دو رویکرد چندفرهنگ‌گرا و ادغام‌گرا، نگرش مشترک جدیدی در حال شکل‌گیری است که به مسلمانان اروپایی کاملاً به عنوان یک اقلیت مذهبی می‌نگرند. این نگرش که هنوز مراحل تکاملی خود را طی می‌نماید، بر این باور است که به رسمیت شناختن «اسلام اروپایی» از سوی دولت‌های این منطقه نه تنها به مسلمانان برای ادغام در جوامع این دولت‌ها کمک می‌کند، بلکه در جریان این جامعه‌پذیری، ارتباطات احتمالی مسلمانان با کشورهای خارج از اروپا نیز کم‌رنگ خواهد شد. به باور روا، مسئله از آنجا آغاز می‌شود که برخی از دولت‌های اروپایی (از جمله فرانسه) و نیز افکار عمومی آن‌ها، اسلام «اروپایی» را معادل اسلام «لیبرال» می‌دانند؛ بنابراین، آن‌ها طبق این برداشت نادرست خود از مسلمانان می‌خواهند تا اصول بنیادین اسلام را به الگوی غرب مذهب منطبق سازند. (کیانی، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۱۸) مؤلفه مفهومی اصلی «اسلام اروپایی» عبارت است از بازتعریف تفسیری از اسلام که با ارزش‌های اروپایی در تضاد نباشد. اسلام اروپایی دلالت بر گرایش لیبرال و سکولار از اسلام در اروپا دارد که با ارزش‌های اروپایی هماهنگی دارد. ایده اسلام اروپایی که برخی از نویسندگان همچون بابی سعید از آن تعبیر به «پروژه اسلام اروپایی» می‌کنند، قرار است جای اعتقادات مسلمانان اروپایی را بگیرد یا دست کم با حفظ جایگاه اعتقادات پیشین، کمر به تغییرشان ببندد. اگر چه گفتمان کاملاً همگونی در ایده اسلام اروپایی مشاهده نمی‌شود، اما «سکولار کردن» یا فرایند «سکولاریزاسیون» عنصر محوری ایده اسلام اروپایی است. (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۱: ۱۱۶)

یکی دیگر از سیاست‌های محتمل که ممکن است مورد توجه کشورهای اروپایی برای مقابله با چالش حضور مسلمانان مورد توجه قرار گیرد، سیاست طرد و جداسازی مسلمانان از جوامع مرکزی اروپا است. در غرب، مهاجران مسلمان در حال تصرف شکاف نژادگرایی «نژاد مظنون» هستند، به عنوان «دیگرانی» که ثبات فضای ملی و مرزهای فرهنگی را به چالش می‌کشند. مهاجر مسلمان دیگر تنها ناسازگاری فرهنگی نسبت به جامعه ملی خاص نیست، بلکه

بالقوه مشکوک به عدم وفاداری سیاسی است. با گسترش روزافزون سلطه‌ی پارادایم «برخورد تمدن‌ها» به عنوان نظریه‌ای که بیش از بقیه‌ی نظریه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، مسلمانان در غرب در محدوده‌های شهروندی حاشیه‌ای، قرار گرفته‌اند و دائماً در مورد اثبات قابلیت اعتماد و قضاوت در مورد مطالبات شهروندی‌شان به چالش کشیده می‌شوند. امنیتی‌سازی مسلمانان و اسلام، آن‌ها را از یک مقوله اجتماعی و رای سلسله‌مراتب‌های نژادی به رسمیت شناخته‌شده مهاجران به یک فضای «غربی» فراملی می‌راند. به عبارت دیگر، امنیتی‌سازی در غرب مشتمل بر تبدیل «مسلمانان» و «اسلام» به یک مقوله‌ی فراملی است تا به طور فزاینده‌ای آن‌ها را از زمینه‌های اجتماعی و ملی خاص جدا کند. همان‌طور که اتحادیه‌ی اروپا از اصطلاح «مهاجر» به عنوان مقوله‌ای برای نظارت و مدیریت فراملی - ورود غیرقانونی، جرم - استفاده می‌کند، اصطلاح «مسلمان» هم به یک مقوله فراملی برای اشاره به یک دیگری مزنون و بالقوه خطرناک تبدیل شده است. (هامفری، ۱۳۸۸: ۳-۲)

یکی دیگر از پیامدهای شکست سیاست چندفرهنگی در اروپا روی آوردن دولت‌های اروپایی به سیاست اخراج مهاجران مسلمان و مقابله با مهاجرت‌های جدید به این کشورهاست. سیاست مقابله با مهاجرت‌های جدید و اخراج مهاجران مسلمان از اروپا عمدتاً با قدرت گرفتن احزاب راست افراطی ارتباط دارد. به عنوان نمونه در فرانسه مارین لوپن^۸ به عنوان وارث پدرش ژان ماری لوپن^۹ سردمدار راست افراطی برای تبلیغات انتخاباتی خود در انتخابات ریاست جمهوری همان شعاری را برگزیده بود که دولت دست‌نشانده نازی‌ها در فرانسه دوران جنگ جهانی دوم به کار می‌برد: کار، خانواده و سرزمین پدری. اصولی که لوپن به عنوان دیدگاه‌های کلی خود مطرح ساخته، مشتمل بر مواردی چون احیای مجازات اعدام، تشدید روند اخراج مهاجران و وضع قوانین جزایی سخت‌تر و افزایش نظم اجتماعی است. البته افزایش مخالفت مردم با مهاجرت و دامن زدن به حس وطن‌دوستی و ملی‌گرایی نیز در گسترش استقبال مردم از احزاب راست‌گرا بی‌تأثیر نبوده است. حضور قدرتمند راست‌گراها در بالاترین رده تصمیم‌گیری کشورهای اروپایی به دغدغه‌ای جدی بدل شده است. در فرانسه حزب راست‌گرای افراطی «جبهه ملی» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ این کشور با کسب ۱۸ درصد آرا زنگ خطر را برای دستیابی مجدد فاشیسم به قدرت را در اروپا به صدا در آورد. جبهه ملی فرانسه مخالفت خود را با اسلام، مهاجرت خارجی‌ان به فرانسه اعلام کرده است. در دانمارک، ائتلاف احزاب راست‌گرا قدرت یافت که نتیجه آن تصویب قوانین سخت‌گیرانه در مورد پذیرش پناهجویان و قطع کمک‌های مالی دانمارک به کشورهای در حال توسعه بود. در این کشور «حزب مردم» توانست در دولت ائتلافی شرکت جوید. با تأکید همین حزب بود که دانمارک بار دیگر کنترل مرزها را برقرار کرد. در پرتغال ائتلاف جناح راست که حزب تندرو ضد‌مهاجرت ملت را نیز در بر می‌گرفت، اندک‌اندک قدرت را قبضه کرد. پائولو پورتاس، روزنامه‌نگار صاحب‌نام آتشین‌مزاج راست‌گرا در رأس آن قرار دارد در انتخابات داخلی پرتغال پیروز شد و

قدرت را در دست گرفت. در اسپانیا نیز خوزه ماریا اسنار در انتخابات ریاست جمهوری مارس سال ۲۰۰۰ اسپانیا پس از غلبه بر اپوزیسیون سوسیالیست و کسب اولین مورد اکثریت مطلق پارلمان اسپانیا باری دیگر در سمت خود ابقا شد. نروژ نیز از چشم‌انداز پیشرفت چشمگیر و فراوان احزاب راست بی‌نصیب نبوده است. با کسب توفیق احزاب راست‌گرا در انتخابات این کشور، دولتی که تحت نفوذ و حاکمیت راست‌گراها بود تشکیل شد و وعده داد میزان پذیرش سالانه مهاجر را به هزار نفر در سال محدود کند. در ایتالیا سیلیویو برلوسکونی، پیروز میدان رقابت‌های انتخاباتی ایتالیا بود و با انتخاب او چهره‌های راست‌گرای شاخصی چون امبرتو بوسی، رهبر اتحاد شمال که نژادپرست و خارجی‌ستیز است، جیان فرانکوینی رهبر ائتلاف ملی پست فاشیسم سمت‌های کلیدی کابینه ایتالیا را عهده‌دار شدند. (روزنامه همشهری، ۱۳۸۱: شماره ۲۷۰۳) در طول یک دهه گذشته احزاب راست افراطی با رشد بی‌سابقه‌ای از نظر کسب آرا مواجه بوده‌اند و انتظار می‌رود که اگر در آینده این رشد به همین صورت ادامه یابد، به قدرت‌یابی آن‌ها منجر شده، از پیامدهای آن مقابله با مهاجرت، اتخاذ قوانین سخت مهاجرتی و اخراج مهاجران خواهد بود.

نتیجه‌گیری

به طوری که در این مقاله بررسی شد، کشورهای اروپایی در دوران پس از جنگ جهانی دوم به خاطر نیاز به نیروی کار برای بازسازی خود مرزهای خود را بر روی مهاجران خارجی گشودند. به دلایل مختلف همچون ارتباطات عصر استعماری و قرابت‌های جغرافیایی بخش عمده‌ای از مهاجران وارده به کشورهای اروپایی از جوامع اسلامی بودند. دولت‌های اروپایی که ورود این مهاجران را موقتی تلقی می‌کردند به رغم تفاوت‌های فرهنگی با اتخاذ سیاست‌های مناسب سعی در تحمل آن‌ها داشتند. رویکرد چندفرهنگ‌گرایی و اتخاذ سیاست چندفرهنگی از جمله بسترهای مهم برای این امر بود. افزایش تعداد مهاجران مسلمان و تشدید هویت‌خواهی آن تحت تأثیر بیداری اسلامی از یک سو و تشدید اسلام‌هراسی در کشورهای غربی تحت تأثیر حوادث تروریستی پس از ۱۱ سپتامبر در نهایت به شکست چندفرهنگی‌گرایی در کشورهای اروپایی انجامید. جایگزین‌هایی که اروپایی‌ها برای چندفرهنگی‌گرایی مورد توجه قرار دادند مواردی همچون سیاست ادغام و همگون‌سازی، سیاست ترویج اسلام اروپایی، سیاست طرد و جداسازی و سیاست مقابله با مهاجرت‌های جدید و اخراج مهاجران مسلمان است که در عمل محدودیت‌های زیادی برای زندگی اجتماعی مسلمانان ساکن در این کشورها به بار آورده است.

یادداشت‌ها

۱- خانم آنگلا مرکل صدراعظم آلمان روز ۱۶ اکتبر ۲۰۱۰ در نشست جوانان عضو حزب اتحادیه دموکرات مسیحی اعلام کرد که چندفرهنگی یا «مولتی کولتی» آن طوری که آلمانی‌ها می‌گویند به طور کامل شکست خورده است. او افزوده است: «در ابتدای دهه ۱۹۶۰، کشور ما از کارگران خارجی درخواست کرد تا به آلمان بیایند و اکنون آنها در کشور ما زندگی می‌کنند. ما مدتی خود را فریب دادیم و می‌گفتیم آنها در اینجا نخواهند ماند، و زمانی برخوانند گشت، اما واقعیت غیر از این است. همچنین رهیافت ایجاد یک جامعه چندفرهنگ‌گرا نیز به طور کامل شکست خورده است و مهاجران باید بیشتر در جامعه آلمان ادغام شوند و از جمله، آلمانی بیاموزند». همچنین «هورست زیهوفر»، نخست‌وزیر ایالت باواریا و رئیس حزب مؤتلف حزب اتحادیه دموکرات مسیحی، در همین نشست تصریح کرد که دو حزب حاکم به یک فرهنگ حاکم آلمانی متعهد هستند و مخالف آلمان چندفرهنگ‌گرایی هستند. او افزود: «روشن است که مهاجران از فرهنگ‌های مختلف همچون ترکیه و کشورهای عربی، ادغام در فرهنگ آلمانی را سخت می‌دانند؛ بنابراین، چندفرهنگ‌گرایی مرده است. دیوید کامرون، نخست‌وزیر انگلیس، نیز روز ۵ فوریه ۲۰۱۱ در سخنرانی خود در کنفرانس امنیتی مونیخ با انتقاد از سیاست «چندفرهنگی دولتی اعلام کرد: «انگلیس نیازمند یک هویت ملی قوی‌تر برای جلوگیری از غلتیدن افراد به سمت انواع افراطی‌گرایی است. او افزود: «به طور صریح، ما کمتر نیازمند تساهل منفعل سال‌های اخیر و لیبرالیسم قوی‌تر فعال هستیم». او افزود: «طبق دکترین چندفرهنگی دولتی» فرهنگ‌های مختلف تشویق به زندگی‌های مختلف شده‌اند. ما در ارائه یک نسخه از جامعه‌ای که آن‌ها احساس تعلق به آن کنند شکست خورده‌ایم. ما حتی با تساهل نسبت به این اجتماعات پراکنده موجب شده‌ایم بر خلاف ارزش‌های ما عمل کنند. ایجاد یک حس قوی هویت ملی و محلی، کلید دستیابی به همبستگی حقیقی است. اندکی بعد، در ۳ مارس ۲۰۱۱، نیک کلک معاون، نخست‌وزیر انگلیس و رئیس حزب لیبرال دموکرات انگلیس، نیز از سخنان کامرون حمایت کرد و گفت: «وقتی چندفرهنگی به معنای پراکندگی بیشتر و زندگی‌های موازی اجتماعات تلقی می‌شود، به طور کامل و آشکار اشتباه است. ما کاملاً بر این باور هستیم که اگر چندفرهنگی به معنای زندگی اجتماعات به طور جداگانه، جدا از یکدیگر، بدون ارتباط با هم، بدون احساس مشترک تعلق است، ما کاملاً مخالف آن هستیم و این به طور کامل اشتباه است. نیکلا سارکوزی، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه، نیز در ۱۰ فوریه ۲۰۱۱ در یک گفت‌وگوی تلویزیونی بر شکست چندفرهنگ‌گرایی صحه گذاشت و به دیگر رهبران اروپایی در این خصوص پیوست. او در پاسخ به پرسشی درباره سیاست چندفرهنگ‌گرایی که به جوامع میزبان اجازه می‌دهد از گروه‌های مهاجر دینی و فرهنگی متفاوت استقبال کنند و آن‌ها را پرورش دهند، گفت: «پاسخ من این است که این سیاست شکست خورده است. البته همه ما باید به تفاوت‌ها احترام بگذاریم، اما ما نمی‌خواهیم یک جامعه‌ای داشته باشیم که

اجتماعات در کنار هم هم‌زیستی داشته باشند. اگر شما به فرانسه می‌آیید باید در یک جامعه ذوب شوید که آن هم جامعه ملی است و اگر شما نمی‌خواهید آن را بپذیرید در فرانسه هم مورد استقبال نخواهید بود. جامعه ملی فرانسه نمی‌تواند تغییر شیوه زندگی، برابری بین مرد و زن و آزادی به مدرسه رفتن دختران کوچک را بپذیرد. ما بسیار نگران هویت افرادی که به جامعه ما می‌آیند، هستیم».

1. Identity
2. The Return
3. Integration Approach
4. Multi – Culturalist Approach
5. Euro-Islam
6. European Islam
7. Marion Anne Perrine Le Pen
8. Jean-Marie Le Pen

کتاب‌نامه

۱. احمدی، حمید، (۱۳۸۱)، «جهانی شدن: هویت قومی یا هویت ملی؟»، فصلنامه مطالعات ملی، تهران، موسسه مطالعات ملی، سال سوم شماره ۱۱، صص ۳۶-۱۳.
۲. اسپوزیتو، جان ال و دیگران، (۱۳۸۴)، مسلمانان اروپا و آمریکا، ترجمه سید مهدی موسوی، تهران، کیش مهر، چاپ اول، ۱۲۸ ص.
۳. حمدی زقروق، محمود، (۱۳۸۷)، اسلام و غرب، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۹۸ ص.
۴. فولادی، محمد، (۱۳۸۶)، «هویت ملی؛ عناصر چالش‌ها»، ماهنامه معرفت، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، سال شانزدهم، شماره ۱۱۶، صص ۹۸-۱۱۰.
۵. فیرحی، داوود و ظهیری، صمد، (۱۳۸۷)، «تروریسم، تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۳، صص ۱۶۵-۱۴۵.
۶. کاستلز، استفان؛ ایستر دیویدستون، (۱۳۸۲)، مهاجرت و شهروندی، ترجمه فرامرز تقی لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی، چاپ اول، ۳۳۴ ص.
۷. کیانی، داوود، (۱۳۸۹)، اتحادیه اروپا: هویت، امنیت و مشروعیت، در عبدالعلی قوام و داوود کیانی (تدوین)، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۳۲۶ ص.

۸. مجیدی، محمدرضا؛ صادقی، محمدمهدی، (۱۳۹۱)، «تأملی انتقادی در مفهوم و ایده (اسلام اروپایی)»، فصلنامه روابط خارجی، تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، سال چهارم، شماره اول، صص ۱۴۸-۱۱۳.
۹. مختاری، محمدمهدی، (۱۳۸۸)، مهاجران مسلمان و چالش‌های آینده اروپای متحد، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، چاپ اول، صص ۳۱۲.
۱۰. مرشدی‌زاد، علی و غفاری هاشجین، زاهد، (۱۳۸۶)، «اسلام‌هراسی در اروپا؛ ریشه‌ها و عوامل»، مجله دانش سیاسی، تهران، دانشگاه امام صادق، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۳۹-۱۱۳.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت، چاپ اول، صص ۳۷۸.
۱۲. مولایی، عبدالله، (۱۳۸۷)، «مهاجرت و سیاست هویت‌محور اروپایی»، فصلنامه سیاست خارجی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، سال بیست و دوم، شماره ۱، صص ۶۵-۳۹.
۱۳. نش، کیت، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول، صص ۳۶۴.
۱۴. هامفری، مایکل (۱۳۸۸)، «سیاست عمومی فراملی پیرامون مدیریت اسلام و مسلمانان در اتحادیه ی اروپا و استرالیا: مطالعه ی موردی مهاجران ترک»، فصلنامه الکترونیکی مجله جهانی رسانه، تهران، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران. دوره چهارم (شماره ۱): شماره پیاپی ۷ - بهار و تابستان. صص ۱۷-۱.
۱۵. روزنامه همشهری (۱۳۸۱) صدای پای فاشیسم در پاریس . تهران: روزنامه همشهری. بازیابی شده در:

<http://www.hamshahrionline.ir/hamnews/810204/1381/polig.htm>

16. Amghar, Samir et al (2007), *Europe Islam; Challenges for Public Policy and Society*, Centre for European Policy Studies, Brussels.

17. Cashmore, Ellis (1996), *Dictionary of Race and Ethnic Relation*, London: Routledge.

18. Chun, A. (2008). *The grand illusion: the long history of Multiculturalism in an era of invented indigenization*. Institute of Ethnology, Academia Sinica, Taipei, Taiwan.

19. Eade, John, et al (2008). *Advancing Multiculturalism*, Post 7/7. Newcastle: Cambridge Scholars Publishing.

20. Heere, Bob, et al (2013). *The power of sport to unite a nation: the social value of the 2010 FIFA World Cup in South Africa*. European Sport Management Quarterly, 13 (4), 450-471.

21. Horsti, K. (2009), '*Anti - racist and Multicultural Discourses in European Public Service Broadcasting: Celebrating consumable differences in Prix Europa Iris media prize*', *Communication, Culture & Critique*, 2:2 . 339-60.
22. Morse, E.T. (2009). *Who Counts as an America? The Boundaries of National Identity*. Cambridge: Cambridge University Press.
23. Rex, John (1999), *The Nature of Ethnicity in the Project of Migration, in the Ethnicity Reader Nationalism, Multiculturalism and Migration*, Montserrat, Guiberaan and John Rex (eds), (UK: Polity Press).
24. Thayer, c. (2001), *Unity in Adversity*, Asia Week, 9 November.